

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

بحث در این است که آیا انسان سلطنت بر اعضا و جوارح خود دارد و می‌تواند ضرر و نقصی را بر آنها وارد کند یا نه؟ آیا می‌تواند اعضا و جوارح خود را اهدا کند؟ گفته شد باید برخی از آیات قرآن که در این باره وارد شده و مورد استدلال قرار گرفته را مورد بحث قرار دهیم. از جمله آیات، این آیه شریفه است: (وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)^[۱]

بررسی الغای خصوصیت از هلاکت در آیه «تهلکه»

نسبت به این آیه شریفه به این نتیجه رسیدیم که از عبارت «و لا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة» به راحتی می‌شود الغای خصوصیت کرد و مرجع در الغای خصوصیت عرف است. به عنوان مثال؛ تا عبارت «رجلٌ شكّ بين الثلاث و الاربع» را به دست عرف بدهید عرف می‌گوید فرقی نمی‌کند که مرد بین سه و چهار شک کند یا زن، در اینجا هم عرف می‌گوید الغای در تهلکه منتهی عنه و حرام است؛ خواه به دست خودتان باشد یا دیگری، لیکن ذکر «بایدیکم» برای شدت قبح آن است که وقتی القای در تهلکه حرام است به این بیان که شدت قبح و حرمت در جایی است که انسان با دست خودش بخواهد خود را به هلاکت قرار دهد. لذا از «بایدیکم» عرفاً می‌شود الغای خصوصیت کرد.

بررسی الغای خصوصیت از «القاء»

نکته قابل توجه آن است که آیا از خود «القاء» هم می‌توان الغای خصوصیت کرده و بگوییم آیه می‌فرماید اصلاً وقوع در هلاکت حرام است؟ به بیان دیگر؛ آیا «لا تلقوا» موضوعیت دارد یا طریقیّت؟ در آیه هلاکت آمده و هلاکت به معنای ضایع کردن نفس یا ضایع کردن مال و یا ضایع کردن بدن است که جراحت و نقص نیز از مصادیق هلاکت می‌شود. لذا درست است که آیه می‌فرماید: «و لا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة»، اما آیه می‌خواهد بگوید خود هلاکت نفس حرام است (پس از آیه استفاده کنیم که خودکشی حرام است اگرچه خودکشی هم از مصادیق القای «بایدیکم» است).

بعد از تأمل به این نتیجه رسیدیم که «لا تلقوا» موضوعیت دارد، همان‌گونه که قبلاً در مورد معنای القای بیان نمودیم که القای عبارت است از سقوط از بالا به پائین که کنایه از این است انسان خودش را در معرض خطر قرار بدهد؛ یعنی خود هلاکت نفس مسلم حرام است، تردیدی در آن نیست این‌که انسان خودش را در معرض وقوع در هلاکت قرار دهد آیه می‌خواهد همین را حرام کند. لذا باید دید که آیه مثل «لا تقرّبوا هذه الشجرة» در قضیه حضرت آدم (که به این شجره نزدیک نشوید) است که در آنجا «قرب» حرام بوده است و شاید بعضی از مفسرین همین نظر را داشته باشند.

در «لا تقرّبوا الزنا» نیز خود زنا حرام است و قرب به زنا حرام نیست، مسلم آیه ارشاد به این است که اگر انسان نزدیک به زنا شد در آن واقع می‌شود که این مطلب یک نکته اخلاقی بسیار مهمی دارد. البته زنا هم خصوصیت ندارد، هر گناهی همین‌طور

است که انسان نزدیک به گناه شود وقوع در گناه پیدا می‌کند. در آیه مورد بحث، خداوند متعال می‌خواهد بفرماید این‌که انسان خودش را در معرض وقوع در هلاکت قرار بدهد این هم حرام است.

لذا از «لاتلقوا» نمی‌شود الغای خصوصیت کرد؛ یعنی وقوع در هلاکت (که مسلم هلاکت نفس، مال و اعضاء است) جایز نیست. پس این‌که انسان خودش را در معرض قرار بدهد از «لا تلقوا بایدیکم» الغای خصوصیت شده (و گفتیم الغای خصوصیتش عرفیت دارد و بحثی نیست) و آیه می‌فرماید: اگر انسان یک کاری کند خودش را در معرض هلاکت قرار بدهد این کار حرام است، مثلاً اگر یک ظرفی را احتمال بدهیم مسموم باشد، خوردن این حرام است.

از همین بیان امروزه می‌توان استفاده کرد کسی که بیمار است، برای او معالجه واجب است و ترک معالجه هم حرام است؛ یعنی اگر کسی بیمار شده و احتمال دهد که بیماری‌اش رشد پیدا می‌کند و منجر به از بین رفتنش یا یک ضرر فاحش بشود، خود این ترک معالجه حرام است؛ زیرا خودش را در معرض این خطر قرار می‌دهد.

بنابراین آیه می‌فرماید: در معرض هلاکت قرار دادن حرام است. مثال روشن‌تر این نزاعی است که امروز جمعی عقیده دارند که این واکسن‌ها نباید زده شود، امروز کسی که این واکسن را ترک می‌کند خودش را در معرض هلاکت قرار می‌دهد و وقتی در معرض هلاکت قرار می‌دهد این حرام است، می‌گوید: من علم دارم به این‌که در این واکسن‌ها مضرّاتی وجود دارد با وجود این‌که علم دارم این کار را انجام بدهم یا نه؟ ما در بحث اصول اثبات کردیم که علم و قطع طریقیّت و کاشفیت ذاتی دارد اما حجّیت ذاتی ندارد، یکی از نمونه‌هایش اینجاست.

به عنوان مثال؛ یک گروهی در یک راهی می‌روند مثلاً 50 نفر هستند، 49 نفر می‌گویند راه امن این راه است، یک نفر می‌گوید نه، من یقین دارم این راهی که من می‌گویم امن است، اینجا یقینش در مقابل حرف دیگران ارزشی ندارد و باید از آنها تبعیت کند، عقلاً در چنین موردی می‌گویند به یقینت توجه نکن و ببین دیگران چه می‌گویند، اگر اکثر متخصصین امروز می‌گویند اگر کسی این واکسن را نزند، احتمال هلاکتش در اثر ابتلای به این ویروس چند برابر است، به این قسمت از آیه شریفه می‌شود استشهاد کرد.

بنابراین این شخص نمی‌تواند بگوید چون من یقین دارم، یقین تو بی‌خود است، در مقابل یقین و آنچه که متخصصین می‌گویند مثل این‌که کسی بگوید من یقین دارم این مایع برای من ضرر دارد، متخصصین می‌گویند این مایع ضرر ندارد. یک کسی می‌گوید من یقین دارم ضرر ندارد و متخصصین می‌گویند ضرر دارد، البته یک بحث خیلی کلی داریم و آن اینست که اصلاً حجیت یقین را ذاتی نمی‌دانیم و واقع مسئله این است که عقلاً هم همین‌طور هستند؛ یعنی الآن به عقلاً مراجعه کنیم، یک کسی دیگری را کشته بعد می‌آورند در محکمه می‌گویند چرا این را کشتی؟ می‌گوید من یقین داشتم که این می‌خواست من را بکشد، بی‌خود چنین یقینی داشتی. البته باید توجه داشت بحث این‌که آیا علم قاضی به عنوان قاضی و حاکم است حجّت است، ممکن است از این راه اثبات شود که یک روایات خاصی در این‌باره وارد شده باشد، اما از این راه که بگوییم علم بما أنه علم حجّیت دارد نمی‌توان وارد شد.

بنابراین یک وقت می‌گوییم یک واکسنی را یک کشوری درست کرده که به کشورهای جهان سوم بفرستد تا تمام جوان‌های آنجا را از بین ببرد، این بحث دیگری است. من می‌گویم اگر یک واکسنی این‌گونه عناوین هم برایش مترتب نباشد (مثل واکسن برکت که بنده هم انجام دادم و از همین واکسن برکت استفاده کردم)، یک کسی بگوید من علم دارم که این آب مقطر است، یا علم دارم به این‌که این به درد نمی‌خورد، می‌گوئیم این علم تو به درد نمی‌خورد! اینجا اگر نرنی خودت را در معرض هلاکت قرار دادی.

بنابراین نباید از «لاتلقوا» الغای خصوصیت کنیم، بلکه «القا» کنایه است از در معرض قرار گرفتن است و «لا تلقوا بأیدیکم إلى التهلكه» یک دلالت روشن دارند بر این که اگر کسی خودش را در معرض خطر قرار دهد این هم حرام است. البته بحث‌های دیگری اینجا داریم که این در معرض خطر آیا یعنی یقین یا ظن به خطر و یا این که شامل شک در خطر هم می‌شود؟

دیدگاه مرحوم سبزواری

مرحوم سبزواری در تفسیر خود وقتی این آیه شریفه را مطرح می‌کند می‌فرماید: «واللهی عامٌ يشمل کل ما یوجب الإلقاء إلى التهلكه»؛^[2] این نهی عام بوده و هر چیزی که موجب القای به تهلکه است را شامل می‌شود. خیلی از مفسرین به مناسبت انفاق می‌گویند: اگر انسان مال زیادی دارد و همه‌اش را می‌خواهد در راه خدا بدهد و در انفاق اسراف کند یا هیچی ندهد، مجاهدین در جنگ گرفتار بشوند، «کالبخل و التقطیر و الاسراف و التبذیر فی الانفاق و بذل جمیع المال و ترک النفس و العیال بحیث یعدی إلى اضطراب الحال و انحطاط الحیات و بطلان المروه».

ایشان در ادامه می‌گوید: «و أن یتجنّب عن مشکوک التهلكه فضلاً عن مقطوعها و مظنونها»، در اصول گفتند ظن حجّیت ندارد اگرچه ما در آن بحث ظنّ در موضوعات اثبات کردیم ظن در موضوعات حجیت دارد ولی اطلاق این آیه می‌گوید هر چیزی که در معرض خطر هست اگر من 60 درصد احتمال بدهم که به جایی که می‌روم می‌خواهند من را از بین ببرند رفتنش حرام است. باز ایشان می‌گوید «حتی مشکوک التهلكه»؛ یعنی اگر شک دارم و 50 - 50 هستم، باز بعید هم نیست، هر جا محتمل قوی باشد ولو احتمال هم ضعیف باشد، یک جایی 20 درصد احتمال بدهم که جانم در خطر باشد، یا در همین مریضی‌ها بگوییم اگر واکسن را نزیم 20 - 30 درصد جانمان به خطر می‌افتد اینها را هم شامل می‌شود. لذا آیه دلالت دارد بر وجوب اجتناب از مشکوک التهلكه.

قرینه نبودن سیاق آیات

به نظر ما سیاق آیا قرینیت ندارد. لذا با این که این آیه در سیاق آیات جهاد است و قبلیش آیاتی است «و قاتلوهم حتی لا تكون فتنة»، ما سیاق را در قرآن قرینه نمی‌دانیم، برخلاف کتاب‌ها و نویسندگان معمولی که در کلمات آنها سیاق قرینیت دارد، اما قرآن چون یک کتاب غیرمعمولی است، یک کتابی برخلاف همه کتب است سیاق قرینیت ندارد. پس آیه اختصاص به جهاد و انفاق (چون اولش آمده «و انفقوا فی سبیل الله») ندارد. حال در مورد «سبیل الله» یا بگوییم یک عنوان قرآنی مختص به جهاد است یا این که معنای لغوی عامّش را در نظر بگیریم که هم جهاد و هم غیر جهاد را شامل شود.

بنابراین «و لا تلقوا بأیدیکم إلى التهلكه» یک قاعده عام است؛ یعنی این که انسان خودش را در معرض خطر قرار دهد، خطر یقینی، ظنی، مشکوک، به نظر ما خطر احتمالی‌اش را هم شامل می‌شود. آیه می‌فرماید خود را در معرض خطر قرار دادن حرام است، «و لا تلقوا» یعنی انفس خودتان را در معرض هلاکت و خطر قرار ندهید. لذا اگر از «بأیدیکم» الغای خصوصیت کنیم، از «لا تلقوا» هم الغای خصوصیت کنیم آیه این است که «لا تهلکوا انفسکم»؛ یعنی خودتان را نکشید، سم نخورید در جایی که یقینی است، اما می‌خواهیم بگوئیم آیه شریفه با توجه به کلمه «لا تلقوا» یک مرحله قبلیش هم می‌گوید، اسلام می‌گوید انسان حق ندارد خودش را در معرض خطر قرار بدهد.^[3]

از جمله نتایجی که از این مطلب در فقه پزشکی می‌توان به دست می‌آید آن است که معالجه واجب است. مثلاً کسی بگوید من مریضم به شما چه ارتباطی دارد؟ می‌گوئیم ترک العلاج معنایش القای نفس در تهلکه است؛ زیرا ترک العلاج وقوع نفس در تهلکه است پس این ترک العلاج الآن حرام است. مثال دیگر؛ ترک واکسن در زمان ما موجب القای نفس در تهلکه است.

بنابراین آیه یک قاعده عام و بسیار مهم «لا تلقوا بأیدیکم إلى التهلكه» است. ما روی ضوابط اجتهادی گفتیم از «بأیدیکم» القاء خصوصیت می‌شود و آیه می‌گوید در معرض خطر دادن حرام است، این هلاکت خواه هلاکت دنیوی باشد یا معنوی، اطلاق دارد، مثلاً از همین آیه برای وجوب توبه می‌شود استفاده کرد، اگر انسان توبه نکند در معرض عذاب الهی ولو در آخرت قرار

می‌گیرد، توبه بر او واجب می‌شود و خودش را نباید در معرض خطر قرار بدهد.

مرحوم سبزواری در تفسیر مواهب الرحمن می‌فرماید: این آیه اشاره به قاعده فقهیه مسلمة دارد و ما نباید بگوییم «و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» (چون قبلاً اتفاق دارد، معنایش این است که زیاد اتفاق نکنید که هلاکت است) فقط برای زیاده‌روی در اتفاق آمده است! امام (علیه‌السلام) می‌فرماید: چه بسا اول آیه درباره یک موضوعی باشد، وسط آن درباره یک موضوع و آخر آن پیرامون موضوع دیگری باشد. البته ما قرینیت سیاق را به نحو مجبیه جزئی در قرآن قبول داریم، اما به عنوان یک قرینه عامه در همه آیات نمی‌توانیم بپذیریم و این آیه از آن موارد نیست.

بنابراین «لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة» در وسط آیه آمده و قبل آن «انفقوا فی سبیل الله» دارد و بعد هم می‌فرماید: «احسنوا ان الله یحب المحسنین»، خداوند در وسط یک قاعده عام و کلی را بیان می‌کند که این قاعده عام یک مصداقش همین مسئله اتفاق است، مصداق دیگری هم داریم که عرض می‌کنم.

موارد تمسک فقها به آیه تهلکه

از جمله مواردی که فقها به این آیه تمسک کردند عبارتند از؛

1. مرحوم علامه در کتاب منتهی، شهید در زکری، فاضل هندی در کشف اللثام به این آیه تمسک کردند در آنجایی که انسان بخواهد وضو بگیرد و ترس از این که یک حیوانی در جنگل هست به او تعرض کند در آنجا باید تیمم کند؛ زیرا «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة».

2. در جایی که اگر انسان با آب بخواهد وضو بگیرد مرضی در بدنش وجود دارد که این مرض شدید می‌شود، صاحب حدائق، صاحب مدارک، صاحب جواهر گفته‌اند اینجا از موارد انتقال به تیمم است، «لا تلقوا بایدیکم».

حال بحث تیمم چه ارتباطی به بحث جهاد دارد؟! یا در باب روزه در جایی که ترس از هلاکت باشد، ترس از مرض باشد، ترس از زیاد شدن مرض باشد.

3. یکی از ادله حرمت شراب غیر از آن «انما الخمر و المیسر» که در قرآن آمده همین «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» ذکر شده است.

در بحث قواعد فقهیه گفته‌ام مواردی در روایات داریم که ائمه (علیهم‌السلام) به ملاک «لا حرج» یک حکمی را فرمودند، اما اشاره‌ای به «لا حرج» نکردند، در خود احکام الهیه ممکن است خمر و میسر و گوشت خوک و سگ همه‌اش داخل در «لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» برود، میسر هم همین‌طور است تهلکه مالی می‌شود. خمر حرام است برای اینکه وقتی خمر می‌خورد ممکن است خودش را بکشد، دیگری را بکشد چون زوال عقل می‌آورد. خوردن خاک چرا حرام است؟ به همین آیه تمسک شده است. در باب حج در مواردی استدلال شده است.

دیدگاه صاحب مجمع البیان

مرحوم طبرسی بعد از این که این آیه را مطرح می‌کند می‌گوید: در معنای این آیه وجوهی هست. متأسفانه ایشان در اینجا این بحث‌های اجتهادی که آیا از «ایدیکم» می‌شود الغای خصوصیت کرد یا نه؟ از «لاتلقوا» می‌شود الغای خصوصیت کرد یا نه؟ در این آیه مطرح نکرده است. ایشان چند معنا می‌کند:

1. «لاتلقوا انفسکم بایدیکم بترک الاتفاق فی سبیل الله فیغلب علیکم العدو»؛ اگر اتفاق در راه خدا را ترک کنید؛ یعنی پول ندهید و

به جبهه‌ها را کمک نکنید، مجاهدین را کمک نکنید، دشمن بر آنها غلبه پیدا می‌کند. بعد می‌گوید ابن عباس و جماعتی از مفسرین اینطور معنا کردند.

2. «لا ترکبوا المعاصی بالیأس من المغفرة»؛ اگر کسی بگوید ما یک گناهی کردیم آب از سرمان گذشته و باز خدای ناکرده بخواهد یکی از راه‌هایی که شیطان راه انسان می‌آید یأس از رحمت و مغفرت الهی است، خدا دیگر تو را نمی‌بخشد، تو مهر شیطان به پیشانی‌ات خورده و دیگر مورد بخشش قرار نمی‌گیری! بعد می‌خواهد معاصی را انجام بدهد، «لا تلقوا بایديکم إلى التهلكة».

3. «لا تقتحموا الحرب من غیر نکایة فی العدو و لا قدرة دفاعهم»؛ تا زمانی که مقدار قدرت خودتان و مقدار غلبه خودتان بر دشمن و مقدار قوه دفاعی دشمن را محاسبه نکردید در جنگ وارد نشوید؛ یعنی نگویید همین‌طوری می‌رویم و چکار داریم که آنها چقدر تجهیزات دارند، آیات دیگر هم به خوبی دلالت بر این معنا دارد.^[4]

4. «لا تسرفوا فی الاتفاق الذی یأتی و النفس»؛ در اتفاق اسراف نکنید، می‌گوید همه اموالتان را در راه خدا ندهید.

صاحب مجمع البیان می‌گوید: اولی این است که «حمل الآیة علی جمیع هذه الوجوه و لا تنافی بینها و فی هذه الآیة دلالة علی تحريم الاقدام علی ما یخافوا منه علی النفس»؛ اقدام بر آنچه در آن عمل خوف بر نفس دارد حرام است، این اقدام همان در معرض قرار دادن است که انسان اقدام کند بر چیزی که خوف بر نفس است. ایشان در اینجا دیگر خوف قطعی و ظنی را نیاورده است. باز آیه دلالت دارد بر جواز ترک امر به معروف عند الخوف؛ یعنی یک جایی که من اگر امر به معروف کنم ممکن است من را مجروح کنند یا به قتل برسانند و یا ممکن است آبروی من را ببرند.^[5]

ایشان در ادامه می‌گوید: «و دلالة علی جواز الصلح مع الکفار و البغاة إذا خاف الامام علی نفسه أو علی المسلمین»؛ آنجایی که امام مسلمین خوف بر خودش یا بر مسلمین پیدا کند که اگر صلح نکند مسلمان‌ها در خطر می‌افتند جایز است صلح کند، «كما فعله رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) عام الحديبيه و امیر المؤمنین (علیه‌السلام) بالصفین و الحسن (علیه‌السلام) مع معاویه»؛ یک مواردی هست که کوتاه آمدن، نرمش نشان دادن موجب ذلت می‌شود و نباید آنجا این کار را انجام داد، اما یک جاهایی هست که صلح موجب حفظ مسلمین و حفظ اسلام است، موجب این می‌شود که ایذاء کفار دور بشود دلالت بر جواز دارد.

ایشان می‌گوید: «فإن عورضنا بأن الحسين (علیه‌السلام) قاتل وحده»، همین اشکالی که در قضیه امام حسین (علیه‌السلام) می‌آوردند که «لا تلقوا» آیا این مورد را شامل نمی‌شود؟ می‌گوید: «فالجواب أن فعله یحتمل وجهین»؛ دو احتمال وجود دارد:

1. «إنه ظن أنهم لا یقتلونهم لمكانه من رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله)»؛ امام حسین (علیه‌السلام) گمان کرد به خاطر این که فرزند پیامبر است مسلمان‌ها او را نمی‌کشند!

2. «إنه غلب علی ظنه أنه لو ترک قتالهم قتله الملعون ابن زیاد صبراً»؛ اگر با اینها جهاد نکند ابن زیاد او را به قتل صبر از بین خواهد برد «كما فعل بإبن عمه مسلم فكان القتل مع عز النفس و الجهاد أهون علیه».^[6]

ارزیابی پاسخ مرحوم طبرسی درباره شهادت امام حسین (قدس سره)

پاسخ اول ایشان که اصلاً درست نیست؛ چون امام حسین (علیه‌السلام) یقین داشت که چنین قضیه‌ای واقع می‌شود و می‌دانست همین مردم پدرش را از بین بردند، داماد پیامبر را از بین بردند، امام حسن (علیه‌السلام) را از بین بردند، این که احتمال بدهد بخواهد فرزند رسول خداست و مردم او را نمی‌کشند اصلاً احتمالش هم نبود.

جواب دوم یک مقداری قابل قبول‌تر است اما جواب دقیقی نیست. ما قضیه امام حسین (علیه‌السلام) را یک تحلیل داریم و تقاضا می‌کنم به آن مراجعه کنید حیف است واقعاً این محرم‌ها بیاید و ما طلبه‌ها این قضایای عاشورا را دائماً تحلیل دقیق نکنیم. من بر اساس جهاد ذبی پاسخ این مسئله را بیان نمودم. توضیح آن‌که؛ سه نوع جهاد داریم:

1. یک جهاد ابتدایی است؛ یعنی جهادی که مسلمان‌ها کفار را اول به اسلام دعوت کنند و اگر مصلحت بود برای دفع فتنه شرک و استمرار شرک آنجا هم اگر احتمال پیروزی بدهند و امام معصوم (علیه‌السلام) مصلحت بداند این جهاد انجام می‌شود.

2. یک جهاد دفاعی داریم که روشن است وقتی دشمن حمله می‌کند باید دفاع کرد.

3. یک جهاد ذبی داریم، در جهاد ذبی انسان می‌داند جان‌ش را از دست می‌دهد، می‌داند جان فرزند شش ماهه خودش را هم از دست می‌دهد، می‌داند اهل‌بیتش اسیر می‌شوند، اگر اسلام در خطر واقع شد شریف‌ترین جان‌ها که جان امام معصوم (علیه‌السلام) و عزیزترین خون‌ها که خون امام معصوم است باید ریخته شود تا اسلام حفظ شود.

بحث جهاد ذبی را در آن رساله‌ای که نوشتم هفت هشت فرق بین جهاد ذبی و ابتدایی ذکر کردم. قضیه امام حسین (علیه‌السلام) بر اساس جهاد ذبی است وگرنه در جهاد ابتدایی زن‌ها را نباید شرکت داد، بچه‌ها را نباید شرکت داد به هیچ وجه! چرا امام حسین (علیه‌السلام) زن و بچه‌اش را برداشت برد، این بر اساس یک جهادی است به نام جهاد ذبی، ذبّ یعنی دفاع. «ذبّ عن بیضة الاسلام»؛ باید از اسلام دفاع کند.

گاهی می‌پرسیدند که قضیه اسرائیل به ما چه ارتباطی دارد؟ اسرائیل رفته یک کشوری را اشغال کرده و مردم آن کشور بخواهند در مقابلش بایستند یا نه، اختیار با خود آنهاست به ما ارتباطی ندارد. جوابش این است که اسرائیل یک غده سرطانی برای از بین بردن اسلام است، اسرائیل این چنین است. اسرائیل به دنبال این است که اسلام را از بین ببرد، دنبال این نبوده که یک منطقه در فلسطین اشغال کند و بگوید اینجا خاک آباء و اجدادی ما و انبیاء ما بوده! نه، فقط برای این است که مسلمین را از بین ببرند و آن نقشه همین‌طور ادامه دارد و آنچه که امروز هم در افغانستان واقع می‌شود دنبال همان سیاست است.

حالا ما چرا باید مقابله کنیم؟ روی مسئله جهاد ذبی، در جهاد ذبی لازم نیست که در سرزمین خودم اسلام در خطر باشد، در هر نقطه‌ای از نقاط دنیا اگر اسلام در خطر بود، اگر من تمکن داشته باشم بر من واجب است که از اسلام دفاع کنم، لذا جریان امام حسین (علیه‌السلام) این است وقوع در هلاکت هم بود، منتهی چون یک امر اهمی اینجا به میدان می‌آید آن امر اهم مزاحمت با این حرمت می‌کند و این حرمت را کنار می‌گذارد.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] □ سوره بقره، آیه 195.

[2] □ مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن، ج3، ص 149.

[3] □ نکته: لذا در قضیه امام حسین (علیه‌السلام) برخی همین آیه را می‌آورند و می‌گویند امام حسین (علیه‌السلام) خودش را در معرض هلاکت قرار داد! بعضی این‌گونه پاسخ داده و گفتند: چون آنجا برای احیای دین بوده دیگر هلاکت نیست؛ چون برای عزّت نفس بوده در مقابل ذلّت زیر بار یزید رفتن پس اصلاً هلاکت نبوده است. به نظر ما این توجیهات درست نیست و می‌گوییم اینجا یک امر اهمی وجود دارد، شما جهاد که می‌روید القای نفس در تهلکه است و لذا مردم هم می‌گویند جان‌شان را در کف دستشان گرفتند و به میدان رفتند، اما چون مزاحم با یک امر اهمی است که عبارت است از حفظ الاسلام، وجوب حفظ الاسلام مقدم است بر حرمت القاء بر تهلکه. لذا در جریان امام حسین (علیه‌السلام) اگرچه به حسب ظاهر القای نفس در تهلکه است،

لیکن نمی‌توان گفت اصلاً ته‌لکه نبوده است، بلکه ته‌لکه بوده (خودش شهید شد، فرزندان‌ش شهید شد، اهل‌بیت اسیر شدند، چه هلاکتی به حسب ظاهر از این بیشتر)، اما چون مزاحم با یک عنوان اهم بوده آن عنوان (یعنی حفظ الاسلام در اینجا مقدم می‌شود).

[4] نکته: در زمان امام خمینی (قدس سره) ایشان به یکی از رؤسای ارتش (که بسیار مرد شریفی هم بود) فرموده بود این شرایطی که داریم وضع جنگ چطور است؟ به امام (قدس سره) عرض کرد آنچه من می‌فهمم در جنگ یک تانک یک تانک می‌خواهد، دو تا تانک دو تانک می‌خواهد، او روی حسب سطحی و ظاهری خودش می‌گوید، کنار اینها قرآن می‌فرماید اگر ده نفر باشید غلبه پیدا می‌کنید بر صد نفر، اگر صد نفر باشید بر دویست نفر، آن هم سر جای خودش!

[5] نکته: در زمان ما متأسفانه گاهی اوقات بعضی از ما روحانیین هم به این جهات فقهی توجه نداریم، یک دفعه وسط خیابان یک خانمی که حجابش مناسب نیست ممکن است فریاد بزند سر ما، این خوف بر نفس وجود دارد و ممکن است اینجا حفظ تو از بین برود، یک حرفی برایت در بیاورند یا خطر جانی داشته باشی، اینجا دلالت دارد که امر به معروف ترکش جایز است.

[6] تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 29.